



راه متجلی کردن اسماء و صفات الهی/ چه کسی کریم است

آیت الله قرهی در دویست و هشتاد و ششمین جلسه درس اخلاق خود گفت: شیخ مفید(ره)، به سید عظیم الشان، آیت العظمی، علم الهدی(ره) فرمودند: اول مسئله مهم این است که انسان بفهمد تقوا در درون خودش است و در بیرون به دنبال آن نگردد.

آیت الله قرهی در دویست و هشتاد و ششمین جلسه درس اخلاق خود گفت: شیخ مفید(ره)، به سید عظیم الشان، آیت العظمی، علم الهدی(ره) فرمودند: اول مسئله مهم این است که انسان بفهمد تقوا در درون خودش است و در بیرون به دنبال آن نگردد.

به گزارش خبرگزاری مهر، آیت الله قرهی در درس اخلاق خود در محل مهدیه القائم المنتظر(عج) بیاناتی فرموده که دویست و هشتاد و ششمین جلسه درس اخلاق آیت الله قرهی است؛ متن آن برای علاقمندان در پی می آید:

عبد عندالاولیاء، عبد نمی گردد، إلا زمانی که اسماء و صفات معبود در وجودش تجلی کند. پس عبد الهی یعنی آن کسی که همه صفات پروردگار عالم در وجودش تجلی کند.

از آنجا که پروردگار عالم، جسم نیست، این اسماء و صفات خدا باید از طریق جسم تجلی پیدا کند. جود، کرم و غفاریت حضرت حق و هر آنچه از اسماء و صفات خداوند بیان می شود، همه باید تجلی پیدا کند و محل این تجلی، عبد است!

چه کسی عبد عبد است و یا به تعبیر دیگر درجه عبودیتش بالاست؟ آن کسی که اسماء و صفات پروردگار عالم، بیشتر در وجودش تجلی پیدا کند. اگر این طور شد، عبدالله و بنده خدا می شود.

بارها بیان کردیم که هدف از رسالت انبیاء عظام، آمدن اصفیاء، اولیاء و هادیان الهی، فقط و فقط برای یک چیز است: این که من و تو را عبد کنند و عبدالله بشویم. اگر عبدالله شدیم، غوغا و محشر می شود و هدف از خلقت را می فهمیم!

لذا عبدالله بودن فقط به این نیست که انسان، دو رکعت نماز بخواند و روزه بگیرد و ...، عبدالله بودن به این است که تمام اسماء و صفات الهی در قالب این جسم به ظاهر صغیر، تجلی پیدا کند. اولیاء خدا می فرمایند: منظور از این که بیان فرمود: «و ما خلقت الجن والانس إلا ليعبدون» [1]، همین است که تمام اسماء و صفات الهی در عبدالله متجلی شود. اگر این طور شد، معلوم است که دیگر مسجود ملائکه می شود.

البته این مطلب به این معنا نیست که نعوذ بالله بگوئیم ما خدا هستیم، شاید بعضی این را درک نکنند. بالجد فقط کسانی که این مراتب را طی کرده اند، می فهمند یعنی چه که بیان می فرمایند: وقتی ملائکه الهی، عبدالله را می بینند، می فهمند که در حقیقت دارند پروردگار عالم را به اسماء و صفات (نه به ذات) می بینند.

این حرف، ثقیل و سنگین است. لذا بعضی که نمی فهمند، جبهه می گیرند که یعنی چه؟! این، شرک است! این، کفر است! این حرف های مشرکانه چیست؟!

صورت ظاهر، همین طور است، اما اگر این اسماء و صفات آرام آرام در وجود انسان تجلی پیدا کرد، مانند اولیاء خدا، آن وقت معنای این حرف را هم می فهمند که وقتی ملائکه عبد خدا را می بینند، کأن دارند خداوند را می بینند. عین الله الناظره، چشم خدا را می بینند. دیگر او عین الله، یدالله، اذن الله و ... می شود؛ یعنی هر آنچه بخواهید از اسماء و صفات خدا بگوئید، در این بنده تجلی پیدا کرده است.

لذا می ترسم نکاتی را که اولیاء خدا در مطالب خصوصی خود بیان فرموده اند، بیان کنم؛ چون نه من درک می کنم و نه برخی از مستمعین و امکان دارد نعوذ بالله ما را متهم به شرک کنند. برای همین بعضی از مطالب را نمی شود بیان کرد. اما جدی اگر کسی این طور شد که وجودش مصفای به صفات الله و اسماء الله شد، آن وقت می فهمد یعنی چه. می فهمد آن چیزی که اولیاء خدا، اعظام و بزرگان بیان می فرمایند یعنی چه. متوجه می شود که نه تنها شرک نیست، بلکه عین بندگی و عبودیت است! اما این فهمیدن مهم است که اگر بفهمد، غوغاست و آن وقت متوجه می شود چه خبر است و آن عالم حقیقی بندگی را درک می کند.

لذا اول از همه بندگی را به هیچ چیزی نمی فروشد و فقط می خواهد بنده باشد. حتی بندگی را به بهشت هم نمی فروشد و می گوید: بهشت چیست؟! می گوید: من می خواهم عبد تو باشم. اگر فهمید عبدالله یعنی تجلی اسماء و صفات الهی، دیگر چه می خواهد؟! بهشت می خواهد؟! حوری می خواهد؟! دیگر جدی این ها برای او بی معنا می شود. چون به چیزی رسیده و درک کرده که دیگران نرسیده اند و متوجه نشده اند. حلاوت، شیرینی و لذتی چشیده که شیرینی حقیقی است و احلی من العسل است. دیگر بهشت معنا نمی دهد. «جنات تجري من تحتها الانهار» دیگر برای او معنا نمی دهد؛ چون به چیزی رسیده که دیگران نرسیدند.

راه متجلی کردن اسماء و صفات الهی

لذا عمده مطلب همین است: انسان تا آن قدر جلو برود که اسماء و صفات الهی در وجود او تجلی پیدا کند که عبدالله شود. اما چطور می شود انسان به این مقام برسد که یکی از آن مقامات بسیار عالی که پروردگار عالم هم بالصراحه بیان فرموده، آن کرامت و کریم بودن است، «و لقد کرّمنا بنی آدم» [2]؟

راه، فقط یک چیز است: تقوا!

اولین گام در رسیدن به مقام تقوا

شیخنا الاعظم، حضرت مفید عزیز(ره)، به سید عظیم الشان، آیت عظمی، علم الهدی فرمودند: اول مسئله هم این است که انسان بفهمد تقوا در درون خودش است و بیرون به دنبال آن نگردد. لذا آن موقع به خودسازی خودش می‌پردازد. همان‌طور که قرآن هم فرموده: «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» [3]. ولی مع‌الأسف انسان به فجوری که درون خودش است، جواب مثبت داده است. در مقام لبیک، به جای این که لبیک به تقوا بدهد، لبیک به فجور داده است.

لذا اولین گام در مقام تقوا، این است: آنچه را که از فجور در درون اوست، بیرون کند. لذا اولیاء خدا فرمودند: مقام اول، مقام تخلیه است. تخلیه یعنی انسان بداند در درونش فجور است. لذا اول از همه، باید معرفت و آگاهی داشته باشد که همان‌گونه که در وجود ما، تقوا است؛ جدی فجور هم وجود دارد.

مراحل تخلیه

شناخت فجور

آن وقت اولیاء خدا می‌فرمایند: بعد از آن، باید متوجه این مطلب شود که کدام یک از این فجور در وجود او، قوی است؟ - این‌ها را فعلاً فهرست‌وار بیان می‌کنیم تا إن شاء الله بعدها شرح آن‌ها را تک تک بیان کنیم - چون فجور در وجود انسان‌ها هست، منتها گاهی یک فجور در یکی ضعیف و در دیگری، قوی است. مثلاً امکان دارد یک کسی نعوذ بالله در بعد حسادت خیلی قوی باشد. اما یکی نعوذ بالله نتواند چشم خود را کنترل کند و مدام به نامحرم نگاه کند. یا یکی نتواند زبان خود را کنترل کند، غیبت کند، تهمت بزند و ...؛ یعنی اختیار زبانش در دستش نباشد و در فجور، این عمل، بیشتر در او قوی باشد.

شناخت قوی‌ترین فجور در خود

لذا اول چیزی که اولیاء خدا در باب تخلیه بیان می‌کنند، این است: فجورشناسی، معرفت به فجور و دقت در این که هیچ کسی بهتر از خود انسان، درون خود را نمی‌شناسد. من نعوذ بالله به کدام یک از فجور گرفتار هستم؟ کدام عمل زشت در من، قوی‌تر است؟ هیچ کسی، آگاه‌تر از انسان به خودش نیست، مگر اولیاء خدا که آن هم یک عده خاص هستند و مثلشان، مثل پیامبر عظیم الشان هست که فرمودند: «أنا طیب دوار» و إلا به غیر از آن اولیاء الهی، هیچ احدی آگاه‌تر از خود انسان، به خودش نیست که می‌فهمد الآن مبتلای به کدام مرض هست؟ یا کدام مریضی الآن در وجودش قدرت و قوت گرفته است و در وجودش دارد شعله ایجاد می‌کند؟

لذا در مقام تخلیه، اولیاء خدا بیان فرمودند: اول، شناخت به فجور است و دوم، این که انسان بداند، خودش بهتر از دیگران می‌داند کدام عمل زشت و سیئه در او قوی‌تر است.

اگر انسان این مراحل را خوب درک کند، آن وقت دیگر راه مبارزه با آن فجور را بهتر می‌فهمد. اما کسی که نفهمد، نداند و سردرگم باشد که از کجا شروع کند و اول کدام عمل زشت را از وجودش تخلیه کند، گرفتار خواهد شد. اولیاء خدا بیان فرمودند: چنین کسی گاهی طوری به این عمل زشت و فجوری که دارد مبتلا می‌شود که حتی فجور دیگر هم در او قوت می‌گیرند.

لذا انسان اول باید شناخت پیدا کند که وقتی پروردگار عالم فرموده: «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»، پس حتماً در درون من هم فجور وجود دارد و بعد متوجه شود که کدام یک از این فجور در من قوی‌تر است؛ چون این فجور، شدت و ضعف دارد. همان‌طور که بیان کردم در یکی یک چیز قوی‌تر است و در کسی دیگر چیز دیگری. یکی خدای ناکرده، گوشش، دائم دنبال این است که غیبت، ترانه‌های مبتذل و ... بشنود. یکی زبانش کار زشت انجام می‌دهد. یکی چشمش، بد، کار می‌کند. یکی فکرش به بیراهه می‌رود.

لذا اولیاء الهی می‌گویند: راه تخلیه این است که در ابتدا بداند که واقعاً کدام عمل زشت، الان در درونش قوی‌تر است و بعد اول از همه، با آن مبارزه کند.

شناخت راه درمان فجور

اما مرحله سوم که اولیاء خدا بیان می‌فرمایند: معرفت و شناخت به چگونه مبارزه کردن است. مثلاً اگر خدای ناکرده یکی چشمش در اختیار خودش نیست و مبتلای به زنا چشم است (به قول امیرالمؤمنین که فرمودند: زنا چشم، نگاه بد است که این، تیری از تیرهای شیطان ملعون هم هست) و متوجه شده که بزرگترین درد و مرض در وجود او این است که نمی‌تواند چشمش را کنترل کند؛ حالا باید بداند چگونه باید با آن مبارزه کند که این هم نکته بسیار مهمی است.

اما اگر راه مبارزه را بلد نباشد و نداند چگونه باید این درد را درمان کند؛ گاهی ناراحت است و توبه می‌کند، اما گاهی دوباره به گناه برمی‌گردد و به تعبیر قرآن کریم و مجید الهی، «مُذَبِّذِينَ» [4] می‌شود. یک‌بار از گناه خود که همان نگاه بد است، دست می‌کشد، اما بعد از مدتی، می‌بیند ناخودآگاه دوباره به این عمل زشت افتاده است؛ چون ندانسته چطور باید درمان کند.

پس مرحله سوم چگونه درمان کردن است. اگر شما خدای ناکرده یک مریضی جسمی بگیرید، معلوم است که سراغ طبیب می‌روید و طبیب چگونه درمان شدن را به شما می‌گوید و به شما دارو می‌دهد که فلان دارو را در فلان ساعت بخورید و لذا اولیاء خدا می‌فرمایند: درد فجور هم درمان دارد و باید راه درمان آن را بلد بود. پس این هم مرحله سوم تخلیه است.

اساس درمان دردهای درونی، در درون خود انسان است!

اما مطلب دیگری که باید بیان کنیم، این است که اولیاء خدا بیان می‌فرمایند: خیلی جالب است که درمان اصلی همه این دردهای درونی، مریضی‌ها و گناهانی که قرآن کریم و مجید الهی آن‌ها را به عنوان فجور تبیین کرده، یعنی همین سیئات و ذنوب و خطاها؛ باز درون انسان است و آن درمان، تقوا است «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا».

یعنی اس و اساس بیرون رفت از همه فجور، تقوا است که اگر کسی به این مقام تقوا رسید، اتفاقاً به مقام کرامت الهی می‌رسد. چون خیلی جالب است که ذوالجلال و الاکرام بعد از این که می‌فرمایند: بشر دارای شعوب و قبائل مختلفی است «وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا» [5]، به نکته مهمی اشاره می‌کنند که آن را همراه با «إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ» یعنی اگر کسی می‌خواهد در مقام اکرم قرار بگیرد، باید اتقی باشد. پس معلوم است اگر کسی بخواند کریم باشد، راه آن، تقوا است.

لذا همان‌طور که بیان شد، اولیاء خدا فرمودند: درمان فجور هم در درون انسان است. پس ما سه حالت را برای تخلیه بیان کردیم: اول این‌که بداند فجور درون او هست. دوم این‌که بداند کدام‌یک از این فجور در درون او قوی‌تر است و شدت و ضعف فجور را در خود بشناسد. سوم هم این‌که باید بداند راه درمان این فجور چیست که اولیاء خدا بیان می‌فرمایند: اس و اساس راه درمان آن، باز در درون است و آن، تقواست که اگر متقی شد، دیگر برنده است.

کریم کیست؟

لذا چون بحث تقوا شد، بیان کردیم که خداوند فرموده: «إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ»، پس اگر کسی می‌خواهد کریم باشد که خداوند به بنی‌آدم کرامت داده «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»، راه آن، فقط تقواست. این هفته هم هفته کرامت است. لذا ببینید وجود مقدس مولی الموالی، امیرالمؤمنین، اسدالله الغالب، علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) در باب این‌که جداً کریم کیست، چقدر زیبا بیان می‌فرمایند: «مَنْ كَرَّمَتْ نَفْسُهُ صَغَرَتْ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ» [6] یکی از راه‌های تخلیه ذنوب و فجور از درون انسان هم این هست که دنیا برای انسان، کوچک باشد. حضرت هم در این روایت می‌فرمایند: می‌دانید کریم کیست؟ «مَنْ كَرَّمَتْ نَفْسُهُ صَغَرَتْ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ» آن کسی، نفسش، نفس کریم هست که دنیا در مقابل او، کوچک باشد.

دلیل دعای «وَرَوْجَنَا مِنَ الْخُورِ الْعَيْنِ»!

نکته‌ای را بیان کنم که خیلی جالب است: آن مرد الهی و عظیم الشان، ملا فتحعلی سلطان‌آبادی، سلطان العارفین به خصیصین خودشان فرموده بودند: آیا می‌خواهید بدانید که چرا دعاهایی است که در آن‌ها بیان می‌شود: «وَرَوْجَنَا مِنَ الْخُورِ الْعَيْنِ»؟ برای این‌که می‌خواهد به شما بگوید: بدانید دنیا در مقابل آخرت، خیلی پست است، لذا جمال ظاهری دیگران فریبتان ندهد. یعنی می‌خواهند با این دعاها به من و تو بگویند: بدان دنیا و مافیهای آن و به ظاهر صاحب جمالهایی که در آن هست، در مقابل آن حورالعین‌ها هیچ هستند، تا دنیا در مقابلمان کوچک شود. بعد ایشان مثال زده بودند و فرموده بودند: در روایتی داریم که اگر یک شعبه از نور یکی از آن حورالعین‌ها به زمین ورود پیدا کند، زن و مرد از عشق مجازی خود دست می‌کشند و همه عاشق او می‌شوند. این برای یک شعبه از نور اوست، حالا خودش چیست؟ لذا ایشان فرموده بود: اینها برای این است که به من و تو بگویند: ببین دنیا چقدر پست است که آنچه تو به آن دل می‌بندی، حتی در مقابل یک شعبه از نور یک حور العین هم هیچ است!

دور شدن از معاصی و رسیدن به مقام کرامت

حالا یک کسی مدام بالاتر می‌رود و دیگر معلوم است اصلاً حورالعین نمی‌خواهد، بلکه خودش را می‌خواهد. همان مطلبی که به عنوان مقدمه بیان کردم که اگر کسی عبدالله شد، تمام صفات و اسماء الهی در او تجلی پیدا می‌کند. کسی که عبدالله است؛ دیگر عین الله است، دیگر اذن الله است و ... لذا در روایت، بیان می‌فرماید: «لَأَنَّ الْمَلَائِكَةَ خِدَامُ الْمُؤْمِنِينَ» [7] به تحقیق ملائکه، خادم مومنین هستند؛ پس معلوم است تمام دنیا برای چنین افرادی، هیچ و پوچ است. لذا اول چیزی که پیش می‌آید، این است که دنیا در مقابلش، کوچک می‌شود، «مَنْ كَرَّمَتْ نَفْسُهُ صَغَرَتْ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ».

حالا چه کسی می‌تواند کریم باشد؟! کریم کیست؟ بزرگواری در کجا به وجود می‌آید؟ باز امیرالمومنین(ع) می‌فرمایند: «إِنَّمَا الْكَرَمُ التَّنَزُّهُ عَنِ الْمَعَاصِي» [8]. آیا می‌خواهید از متقین شوید و بعد آرام آرام در مقام اتقی بروید، «إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ»؟ فرمودند: بزرگواری و کرامت، در حقیقت دوری کردن از گناهان است.

کسی که جدی خودش را شناخت و فهمید که باید عبدالله باشد؛ خودش می‌فهمد که با گناه، خود را از این مقام دور می‌کند. با توجه به آن مقدمه‌ای که بیان کردیم، «عبدالله»؛ یعنی تجلی اسماء و صفات الهی. البته عبدالله هیچ‌گاه دنبال این نمی‌گردد که مسجود ملائکه باشد، اما در هر حال، مسجود ملائکه می‌شود؛ یعنی ملائکه به او سجده می‌کنند. با این‌که خودش دنبال این نمی‌گردد و فقط به دنبال خود حضرت حق است.

کسی که عبدالله شود، تمام اسماء و صفات الهی در وجودش تجلی پیدا می‌کند؛ چون گفتیم: خدا جسم نیست، برای همین باید اسماء و صفات او در یک جا تجلی پیدا کند و هیچ جا تجلی پیدا نمی‌کند، جزء عبدالله.

حالا معلوم است انسان چه زمانی می‌تواند به این بزرگواری و کرم برسد؟! «إِنَّمَا الْكَرَمُ التَّنَزُّهُ عَنِ الْمَعَاصِي» وقتی که از گناهان دوری کند. اصلاً خودش می‌فهمد اگر گناه کند، ولو هیچ کسی هم نفهمد، بدبخت شده و بزرگواری خودش را از دست داده است.

لذا آن که واقعاً فهمید بنده خدا است، اصلاً خودش از گناه بدش می‌آید و حتی از اسم گناه هم متنفر است. اولیاء خدا این‌طور بودند. من این را بارها بیان کردم که اسم گناه، تن بعضی از اولیاء خدا را می‌لرزاند. کنز خفی الهی، آیت‌الله مولوی قندهاری می‌فرمودند: وقتی آیت‌الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی در درس خارج فقه‌شان، راجع به عمل شنیع زنا صحبت می‌کردند، فقط یکبار نام آن را بیان کردند و بعد از آن، دیگر می‌فرمودند: آن عمل شنیع! آقا! چرا نام نمی‌برید؟! می‌فرمودند: نمی‌توانم بگویم!

محضر یکی از اولیاء خدا بودیم، بیان شد که فلانی - نعوذ بالله - عمل شنیع لواط را با دیگری انجام داده است. بعد از آن، دو، سه

مرتبه نام این عمل به میان آمد. ایشان همیشه بسیار مهربان بودند، اما در آن لحظه، گویی کسی مشتی به آقا زده و ایشان را عصبانی کرده بود که یکباره با تشر و عصبانیت گفتند: بس است دیگر! هی می گویند: فلان عمل، خوب یکبار گفتید، بس است، دیگر چرا تکرار می کنید؟! ... ما تا آن زمان ندیده بودیم که آقا اینطور عصبانی شوند. بعداً متوجه شدیم آقا حتی از این اسم هم بدشان می آید، اما طرف نمی دانست و مدام آن لفظ را تکرار می کرد.

لذا اولیاء خدا این گونه هستند و حتی از بیان نام گناه هم حالشان به هم می خورد و می گویند: نمی توانیم نام آن را بر زبان جاری کنیم. پس متقین عالم که در مقام تقوا قرار گرفتند، از گناه دور می شوند، وجودشان را از بدی ها تخلیه می کنند و لذا حالشان، یک حال دیگر است که ما، حال آنان را درک نمی کنیم. اما حال خوش اولیاء الهی با اسم گناه به هم می خورد. لذا اگر دو، سه بار نام گناه را جلوی آن ها بگوییم، ترش می کنند و عصبانی می شوند. در هیچ حالتی نمی توانی آن ها را عصبانی کنی، إلا در این مورد! آن ها بسیار حلیم و بردبارند، اما به قدری از گناه متنفرند که حتی اسم گناه آن ها را عصبانی می کند! «إنما الکرمُ التَّزَهُ عن المعاصی».

هیچ کرامتی مانند تقوا نیست!

لذا برای همین است که باز مولى الموالى (ع) در روایت کوتاه اما پرمعنا می فرمایند: «لَا كَرَمَ كَالْتَقْوَى» [9]، هیچ بزرگواری و کرامتی مثل پرهیزکاری نیست. چه کسی کریم است؟ آیا کریم، فقط آن کسی است که به راحتی دست در جیب خود کند و بخشش کند؟ آیا این که بیان می شود: مثلاً وجود مقدس امام مجتبی (ع)، کریم اهل بیت است، فقط به خاطر بخشش ایشان است؟!

حضرات معصومین، کریمترین افراد هستند و در اصل، آن کسی که در مقام تقواست، آن بخشندگی را هم دارد. لذا چه کسی دست بخشنده دارد؟ یا چه کسی حال بخشندگی دارد و از دیگران می گذرد؟! کسی که کرمی دارد که دیگران ندارند و آن، تقواست، «لَا كَرَمَ كَالْتَقْوَى». لذا این تقواست که حتی دست و دل بازی الهی می آورد، نه آن دست و دل بازی که بدهی و یک موقعی بگیری. بده، بستانی نیست. بلکه وقتی به کسی کمک کرده، اصلاً دیگر یادش می رود که چیزی داده است. تعبیرش می شود همان روایتی که این دست می دهد و آن دست متوجه نیست.

لذا اولیاء خدا هیچ موقع، خوبی هایی که کردند، در ذهنشان نمی ماند، اما برعکس، اگر قبلاً یعنی در قدیم که هنوز به این مقام نرسیدند، یک خطای کوچک کردند، همیشه در ذهنشان هست، در حالی که خوبی هایشان اصلاً در ذهنشان نیست، به خصوص اگر خوبی ها مربوط به دیگران باشد.

اما برعکس، خیلی عجیب است، بیان کردند: آن انسانی که لئیم، فرومایه و پست است، اگر به کسی یک نیکی و یا خدمت کوچکی کند، الی الابد یادش هست و همیشه به او می گوید: من فلان کار را برای تو کردم، اما آن کسی در مقام تقواست، ابداً خوبی هایش در ذهنش نمی ماند. «لَا كَرَمَ كَالْتَقْوَى».

کدام بخل ورزی، نشان از حقیقت کرم و بخشندگی است؟!

پس انسان باید بداند اول از همه باید از گناه دور شود و بداند که درمان همه فجور، در خود انسان است و آن، تقواست. حالا باید چه کنیم؟ اولاً فجور را بشناسیم، راه مبارزه با آن را بدانیم و بعد تقوا را بشناسیم و راه تقویت تقوا را بدانیم. امیرالمومنین، اسدالله الغالب، علی بن ابی طالب (ع) فرمودند: «امْلِكْ عَلَيْكَ هَوَاكَ وَ شُحَّ بِنَفْسِكَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ ؛ فَإِنَّ الشَّحَّ بِالنَّفْسِ حَقِيقَةُ الْكَرَمِ» [10]، حقیقت کرم چیست و چه کسی می تواند کریم باشد؟

حضرت چه تعبیری را بیان می فرمایند! می فرمایند: اول از همه هوای نفس را مهار کن، «امْلِكْ عَلَيْكَ هَوَاكَ»، مالک این نفس دون و این هوی و هوس، «أَعْدِي عَدُوَّكَ تَفْسَكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ» [11]، بشو و مهارش کن. گاهی اولیاء خدا تعابیری دارند که ما نمی فهمیم. یک جایی ختمی بود، ابوالعرفا، آیت الله العظمی ادیب مجبور شده بودند به آن خانه بروند. دیده بودند که صاحبخانه یک نعل اسبی را به عنوان چشم زخم در خانه خود آویزان کرده است. آقا تا وارد شده بودند، سرشان را پایین اندخته بودند. اما بعد دلشان برای این صاحب بیت - که مرید آقا بود و به ایشان ارادت داشت سوخته بود و فرموده بودند: فلانی! من به جای تو بودم، این نعل اسب را برمی داشتم و به جای این، یک افسار اسب و الاغ آویزان می کردم!

آن شخص تعجب کرده بود و ناراحت شده بود. بعد آقا گریه کرده بودند و گفته بودند: خدا شاهد است راست می گویم. ما باید افسار آویزان کنیم که یادمان باشد باید به این نفسمان، افسار بزنیم. نعل اسب چیست که تو فکر کردی مثلاً این چشم زخم را رد می کند؟! ما برای چشم زخم، دعا و مطالب داریم، نعل اسب و ... چیست؟! اما افسار بزن که همیشه نگاهش کنی و به یاد به بند کشیدن نفس خود باشی.

حضرت در ادامه می فرمایند: «و شُحَّ بِنَفْسِكَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ» و با نفس خودت، به آنچه که بر تو روا نیست، بخیل باش. چقدر در باب بخل روایات داریم که به فضل الهی و به شرط حیات، وقتی به آن مبحث رسیدیم بیان می کنیم. اصلاً مؤمن، عبدالله است و صفات و اسماء خدا در او تجلی پیدا می کند. لذا هیچ گاه بخل در وجودش تجلی پیدا نمی کند و برای همین در مذمت بخل، مطالب بسیاری داریم. اما در این روایت می فرمایند: آن چیزی که بر تو روا نیست، بر این نفست بخل بورز و بگو: اجازه نمی دهم. نگذار هر چه دلش خواست، گوش بدهد، یا در اینترنت ببیند و ... چشم و گوش خود را کنترل کن و بگو: نمی گذارم ببینی و بشنوی. اگر یک موقعی هم در تنهایی هستی، به این نفس خود افسار بزن و گریه کن، ناله کن، فغان بزن، فریاد کن و بگو: نمی دهم! چه از من می خواهی؟! اولیاء خدا می گویند: اگر یک موقعی دیدی در تنهایی به گناه می افتی (گاهی تنهایی عامل گناه است)، از تنهایی فرار کن. بعضی می گویند: گاهی در تنهایی، هوی و هوس و نفس دون به سراغ ما می آید و چنین و چنان می شود؛ لذا بهتر است از تنهایی فرار کنی. «امْلِكْ عَلَيْكَ هَوَاكَ وَ شُحَّ بِنَفْسِكَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ ؛ فَإِنَّ الشَّحَّ بِالنَّفْسِ حَقِيقَةُ الْكَرَمِ» پس یک افسار به این نفس دون بزن و در مورد آنچه روا نیست، بخیل باش و بگو: نه، آنچه بر تو حلال نیست، به تو نمی دهم. چرا؟

چون اگر توانستی نفست را مهار کنی و به این نفس دون بخل بورزی، در اصل به حقیقت کرم رسیدی. این تعبیر خیلی عجیب است. امشب دقایقی را با خودت خلوت کن و به این فرمایش امیرالمؤمنین (ع) فکر کن. می‌فرمایند: اگر توانستی به این نفس بخل بورزی و برای نفست، بخیل شدی؛ تو به حقیقت کرم رسیدی. چون یکی از خصوصیات کریم، این است که دست و دل بازی دارد. لذا به این نفست دست و دل بازی نکن و برعکس، به او بخل بورز. تا گفت: فلان عمل، بگو: نه، به تو اجازه نمی‌دهم. حضرت می‌فرماید: اگر این را متوجه شدی، به حقیقت کرم رسیدی.

اولیاء خدا می‌گویند: این روایت را کسی نمی‌فهمد، إلا به این که این عمل را انجام بدهد. یعنی یک موقعی که نفست چیزی را طلب کرد، بر او بخیل باشد. وقتی بر او بخیل شد، آن موقع آرام آرام حقیقت کرم را درک می‌کند و إلا به خود الفاظ، حقیقت کرم را درک نمی‌کند، مگر به عمل که به آن برسد.

گناه، عامل پستی و کرم، دوری از پستی است

«الکرمُ حُسْنُ السَّجِيَّةِ وَ اجْتِنَابُ الدَّنِيَّةِ» [12] بزرگواری چیست؟ داشتن منش نیکو و دوری جستن از هر پستی است. اصلاً گناه، انسان را پست می‌کند و پایین می‌آورد. «و لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ». ما چه بودیم؟ «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» [13] ما احسن بودیم، بعد آرام آرام پایین بیاییم، حسن شویم، وای! وای! بعد بیاییم و اسفل بشویم؟! چه عامل می‌شود؟ گناه. احسنیم، چون اکرم می‌شویم. چه زمانی؟ وقتی اَتَّقَى باشیم.

شفیعه عالم!

حضرت معصومه (س) به صورت ظاهر جزء چهارده معصوم نیست، اما ایشان مشمول همین خطبه‌ای است که معمولاً اول بحث می‌خوانم: «الطيبین الطاهرين المعصومین المکرمین المنتخبین المنتخبین»، چرا؟ چون حضرت معصومه (س) ولو به لحظه‌ای نه گناه کبیره کرده بود و نه صغیره. چرا؟ او که معصوم نیست؟ بله معصوم نیست، ولی معصومه شد، چون حجت خدا فرمود: او معصومه است. اما او که به ظاهر جزء چهارده معصوم نیست، چرا این طور شد؟ برای این که حضرت معصومه (س) بسیار مراقبه داشتند.

اسم شریف ایشان در حقیقت فاطمه است و ایشان، آن بانوی مکرمه‌ای هستند که همه بزرگان، کراماتی از ایشان دیدند و علم گرفتند. ملاصدرا می‌گوید: در کهک که تبعید بود، وقتی در مباحث فلسفی می‌ماندم، آن را یادداشت می‌کردم. در شب‌های جمعه اجازه داده بودند که به حرم حضرت معصومه (س) بروم. لذا به حرم می‌رفتم، دو رکعت نماز می‌خواندم و بعد روبروی ضریح این بانوی مکرمه می‌نشستم و تا ورق و قلم را درمی‌آوردم، مسئله برایم حل می‌شد و علم آن را به من دادند.

آن بانوی مکرمه، شفیه عالم است. میرزای قمی را در در عالم رؤیا دیدند. گفتند: آقا! حضرت فاطمه معصومه می‌توانند اهالی قم را شفاعت کنند؟ میرزای قمی تشر زدند که این چه حرف بیخودی است می‌زنید، من به تنهایی می‌توانم اهل قم را شفاعت کنم، حضرت فاطمه معصومه (س) در فردای قیامت می‌تواند همه عالم را شفاعت کند.

حالا دلیل چیست؟ یکی از مطالبی که اولیاء خدا بیان می‌کنند، این است که ایشان مراقبه داشت. آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی خیلی تأکید داشتند و می‌فرمودند: ایشان به بعضی از دعاها و نمازها مراقبه داشت. ببینید اگر اولیاء خدا به جایی می‌رسند، علت این است که مراقبه دارند و می‌ترسند. لذا حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی، استاد عظیم‌الشأنان فرمودند: اگر کسی می‌خواهد قبر گمشده بی بی دو عالم (ع) را زیارت کند، فاطمه معصومه (س) را زیارت کند. آن بانوی مکرمه‌ای که شفاعت همه عالم به دست ایشان است، اما مراقبه دارد. آن وقت من و تو چه؟ معلوم است من و تو باید خیلی مراقبه کنیم تا بتوانیم برسیم.

بهترین عیدی: قرار گرفتن در حصن حصین

یکی از راه‌های مراقبه هم همان توسل است، توسل به خود آقا جان! خدا گواه است ما باید دائم متوسل بشویم و بگوییم: آقا! ما از نفس دون می‌ترسیم و وحشت داریم. یک رمز دیگر هم برای شما بیان کنم تا بدانید، اولیاء خدا در آخرین لحظات شاید دیگر خیلی از شیطان بیرونی نمی‌ترسیدند، اما از نفس دون تا آخرین لحظات هم می‌ترسیدند. آیت‌الله العظمی بهجت از نفس می‌ترسیدند، همه بزرگان ما، آیت‌الله العظمی خوشوقت، آن عزیزالله و عزیز الحجه از نفس می‌ترسیدند که نکند یک لحظه این نفس، انسان را فریب بدهد، لذا دائم وحشت دارند. راه برون رفت از این هم توسل است. بگوید: آقا جان! من می‌ترسم. یابن الحسن! مولای من! ای که همه خوبی‌ها را داری! کمکمان کن.

بیان کردیم: با آقا هر شب حرف بزنید. این خیلی مهم است که انسان عمل کند. چون در روایات گفتند: یک عمل کوچک انسان داشته باشد، اما در آن، استمرار داشته باشد، بسیار مؤثرتر از عمل بزرگی است که استمراری در آن نباشد. لذا عمل کن و هر شب با آقا جان حرف بزن. خدا گواه است به یک سال نمی‌رسد، خود انسان مطالبی را متوجه می‌شود. امتحان کن.

با آقا حرف بزنیم، بگوییم: آقا جان! ما نمی‌توانیم، دستمان خالی است. به خاطر عمه جانتان، حضرت فاطمه معصومه، امشب به ما عیدی بده، دست ما را بگیر و عیدی ما این باشد. خانه و ماشین و این‌ها می‌آید و می‌رود. یکی دارد، یکی ندارد. همه هم می‌گذارند و می‌روند. همه هم فقط با یک کفن می‌روند و همه چیزهای دنیا مال دنیا است. در تلقین می‌گویند: «اسمع افهم یا فلان ابن فلان» همه چیزهای دنیا می‌رود.

لذا بگو: عیدی من این باشد که بتوانم نفس را کنترل کنم. عیدی من این باشد که همیشه در حصن حصین باشم. آقا جان! می‌شود شما را ببینم؟ آقا جان! می‌شود عنایت کنی؟ آقا جان! ولادت است، نمی‌خواهم ناراحتتان کنم، اما می‌دانی گرفتارم، آقا جان! دستمان را بگیر. آقا جان! می‌شود عیدی من این باشد که دیگر اسم من را مهدوی بگذارند و بگویند: او همیشه با امام زمان است؟! وقتی کسی در حصن حصین باشد، تا شیطان یا نفس می‌آید، آقا یک نگاه می‌کند و انسان خجالت می‌کشد. مگر می‌شود من در محضر آقا باشم و گناه کنم؟! مگر می‌شود در محضر آقا باشم و به نفسم جواب بدهم؟ خجالت می‌کشم. آقا جان!

پی نوشتها

- [1]. ذاریات / 56.
- [2]. اسراء / 70.
- [3]. شمس / 8.
- [4]. نساء / 143.
- [5]. حجرات / 13.
- [6]. غرر الحکم : ۹۱۳۰ .
- [7]. الکافی : ۲ / ۳۳ / ۲ .
- [8]. غرر الحکم : ۳۸۷۰ .
- [9]. نهج البلاغه، حکمت 113.
- [10]. غرر الحکم : ۲۳۶۶ .
- [11]. تنبيه الخواطر : ۲۵۹/۱ .
- [12]. غرر الحکم : ۱۶۹۵ .
- [13]. تین / 4.